

مقایسه شهر و روستا در شعر قیصر امین پور و جودت فخرالدین

صابره سیاوشی*

معصومه شبستری**

چکیده

تأثیر تحولات سریع و دگرگونی‌های اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی در ادبیات قرون اخیر امری انکارناپذیر است. مکتب ادبی «رمانتیسیسم» با گرایش به طبیعت و پناه‌جویی به آن و رویکرد عاشقانه به عناصر ساده طبیعی، که با فطرت انسانی هم‌خوانی دارد، در حقیقت کوششی برای رخنه به ماورای واقعیت است. در میان عناصر این مکتب «روستا»، به‌منزله رمز بازگشت به فطرت و ارزش‌های اصیل انسانی و رجوع به دنیای پاک کودکی، و «شهر»، به‌منزله رمز پیچیدگی و شلوغی و غربت و تنهایی، از زاویه دید شاعران گوناگون با ملیت‌های مختلف مطرح شده است. در این اثر پژوهشی، تطبیقی میان نگاه دو شاعر ایرانی و عرب معاصر، زنده‌یاد «قیصر امین پور» و «جودت فخرالدین»، صورت گرفته است تا به دلیل وجود زمینه‌های اشتراک فراوان به تأثر هر دو شاعر از گرایش‌های یادشده پرداخته شود.

کلیدواژه‌ها: پژوهش تطبیقی، شهر و روستا، رمانتیسیسم، رمزگرایی.

۱. مقدمه

در قرن نوزدهم که اعتقاد به مسیحیت در اروپا رو به زوال می‌گذاشت تصور می‌شد که شناخت دنیای معنوی و حقیقی دیگر نه از طریق عرفان و دین، بلکه از طریق شعر میسر است.

* استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)
saberehsiaavashi@yahoo.com

** استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تهران shabestari82@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۵/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۸/۳

از دید برخی منتقدان، آشنایی با ادبیات اروپا شعر را، در زبان فارسی و عربی، از بنیاد زیرو و رو کرد و، از «آن‌جا که نحوه قرارگرفتن آب در ظرفی که با هم ارتباط دارند، در یک سطح مساوی و همسان خواهد بود» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۳)، این تأثیر در ادب فارسی و عربی خود را نمایان کرد. در این نوشتار دیدگاه دو شاعر معاصر ایرانی و عرب، قیصر امین‌پور و جودت فخرالدین، که به شکلی متأثر از رمانتیسیسم و سمبولیسم‌اند و تأثیراتی که از این دو مکتب ادبی در شعرشان دیده می‌شود، به روش توصیفی - تحلیلی بررسی شده است. این دو تن که با فاصله زمانی کوتاهی در منطقه خاورمیانه زیسته‌اند، و به‌رغم خصوصیت‌های خاص خود و تفاوت‌هایشان، اشتراکات فراوانی در دیدگاه‌ها و شیوه زندگی آنان وجود دارد دارای زبانی نزدیک به هم و مضامینی مشابه‌اند. بررسی همین زبان، شیوه بیان، مضامین مشترک، و زاویه دید همسان آن‌ها ضرورت نگارش این مقاله را تشکیل می‌دهد.

این دو شاعر نگاهی جهانی و انسانی به پدیده جدید «تمدن‌گرایی و رجوع به فطرت و سادگی» دارند که در قالب گرایش به روستا نمود می‌یابد. پژوهش حاضر به دنبال پاسخ‌گویی به این سؤالات است:

- شهر و روستا در شعر قیصر امین‌پور و جودت فخرالدین نماد چه مسائلی‌اند؟
- با توجه به گرایش هر دو شاعر به روستا، ویژگی‌های آرمان‌شهر از دیدگاه آن‌ها چگونه است؟

۲. رمانتیسیسم در شعر معاصر عربی و فارسی

در ادبیات فارسی، شاید بتوان اشعار نیما را نوعی شعر رمانتیک دانست. شعر حیدر بابای شهریار نیز به گونه‌ای حاصل این سرگذشت طولانی و دوری از آغوش طبیعت و روستا است که شاعر در آن با دل‌دادگی تمام از اصالت و زیبایی‌های روستا و فرهنگ روستایی، که خود بدان متعلق بود، یاد کرده است. چندان که می‌توان شهریار را شاعر شکوه روستا نامید (منزوی، ۱۳۷۳: ۱۹۹-۱۲۲).

در ادبیات عربی، اشتیاق به روستا و میل گریختن از شهر در شعر شاعرانی چون سیاب در وابستگی به «جیکور»، احمد عبدالمعطی حجازی، امل دنقل، و آثار بیاتی ظهوری آشکار دارد. انیس المقدسی نیز شعر روستا را به سه گونه توصیفی تقسیم می‌کند: الف) «وصفی یا توصیف روستا»، ب) «سوز و گداز، دل‌سوزی بر زندگی روستایی که در اثر مهاجرت و

شهرنشینی در حال نابودی است»، و ج) «وصف اشتیاق، و شور بازگشت به روستا» (المقدس، ۱۹۷۷: ۳۶۶).

به نظر می‌رسد که شعر روستا در چند سال اخیر در لبنان بیش از دیگر کشورهای عربی مورد اهتمام قرار گرفته باشد. «یوسف غصوب» به پیروی از «لامارتین»، و به‌منزله یک شاعر رمانتیک، شعر روستا را در ادب لبنان به شکوفایی رسانید و این سیر تکاملی در شعر الیاس ابوشبکه، صلاح لبکی، صلاح الاسبیر، و سعید عقل تا به امروز ادامه یافته است (منیف، ۱۹۸۰: ۱۷۴-۱۸۳). از جمله شاعران لبنانی می‌توان به جودت فخرالدین اشاره کرد. او اگر چه با عنوان شاعر روستا شناخته نمی‌شود، اما در اشعارش از روستا به‌منزله مظهر مقاومت در برابر اسرائیل و نماد سرسبزی، سادگی، فراوانی، و پاکی سخن رفته است. این در حالی است که در کنار وصف روستا از توصیف شهر نیز غافل نمانده است. در ایران نیز، قیصر امین‌پور از شاعران روستاست. شعر قیصر عرفان خاص خود را دارد. در نگاه امین‌پور، روستا نماد پاکی، طراوت، و زیبایی است و تلاش آدمی برای رهایی از شهر و پناه‌بردن به روستا بسیار شایان ستایش است. وی بر این باور است که بازگشت به روستا بازگشت به فطرت و ارزش‌های اصیل انسانی است. با این نگرش، وجود مضامین مشترک، معاصر بودن دو شاعر، شیوه مشابه زندگی، بی‌قراری‌های این دو شاعر، کاربرد رمز و ایهام، و نمود نشانه‌های رمانتیسیسم و سمبولیسم در شعر این دو شاعر انگیزه نگارش این مقاله در ساختار مقایسه‌ای شده است.

۳. گزیده‌ای از زندگی قیصر امین‌پور

وی در ۱۳۳۸ در گتوند خوزستان به دنیا آمد. در ۱۳۵۷ در رشته دامپزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شد، ولی یک‌سال بعد از این رشته انصراف داد و به همکاری در شکل‌گیری «حوزه اندیشه و هنر اسلامی» پرداخت. در هفته‌نامه سروش در سمت سردبیر فعالیت کرد. در ۱۳۶۳ از رشته علوم اجتماعی دانشگاه تهران انصراف داد و در رشته ادبیات فارسی دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت. در همان سال اولین کتاب‌هایش تنفس صبح و در کوچه آفتاب را منتشر کرد و دو سال بعد به انتشار طوفان پرداخت. وی از حوزه هنری خارج شد تا در مقطع کارشناسی ارشد ادبیات ادامه تحصیل دهد. پس از اتمام دوره دکتری در سمت استاد دانشگاه‌های الزهرا و تهران در رشته ادبیات فارسی به تدریس پرداخت. سرانجام در تهران و در ۴۸ سالگی با وجود

مشکلات زیاد جسمانی، که حاصل یک تصادف سخت بود، به علت عارضه قلبی درگذشت (سنگری، ۱۳۸۹: ۱۱۳).

از کتاب‌های مهم او سنت و نوآوری در شعر معاصر را می‌توان نام برد که پایان‌نامه تحصیلی اوست و بیان‌گر دغدغه‌های ذهنی شاعر است و مجموعه گل‌ها همه آفتاب‌گردان‌اند و دستور زبان عشق از آخرین کارهایش به‌شمار می‌آیند.

۴. گزیده‌ای از زندگی جودت فخرالدین

وی در ۱۹۵۳ در جنوب لبنان در روستای کوچکی به نام سلطانیه به دنیا آمد. کودکی و نوجوانی خود را در این منطقه، که بخشی از جبل است، گذراند. در مقاطع لیسانس و فوق لیسانس در رشته فیزیک تحصیل کرد، اما در دوره دکتری گرایش خود را به زبان و ادبیات عربی تغییر داد. او در این ویژگی شباهت زیادی به قیصر دارد که جامعه‌شناسی و دامپزشکی را رها کرد و به ادبیات گرایید. اگر اعمال کامله اثر فخرالدین را به دقت بررسی کنیم، رد پای فیزیک و مواد و اجسام طبیعی را به وضوح و سهولت در عبارات و اصطلاحات خاص شعری وی می‌یابیم. شعر «انتهاکات فیزیائیه» از جمله این اشعار است. آثار وی عبارت‌اند از: اقتصر عن حبک، للرؤیه وقت، اوهام ریفیه، منارة للعریق، سماوات، و اربع قصائد للیمن (هیئت المعجم، ۲۰۰۲: ۸۵۴-۸۵۵).

۵. شهر در نگاه شاعران معاصر

به طور کلی شاعران معاصر شهر را از چهار منظر بررسی می‌کنند:

الف) شهر از نظر ساختار ظاهری؛

ب) بیان تجربه زندگی در شهر؛

ج) جدالی که تجربه زندگی شهری در درون شاعر برمی‌انگیزد؛ چراکه باعث می‌شود شاعر همواره در درون خود، خواسته یا ناخواسته، به مقایسه شهر و روستا پردازد؛

د) نگاه به شهر تحت تأثیر مسائل سیاسی (اسماعیل، ۱۹۶۶: ۳۲۹).

در این بخش به بررسی نگاه دو شاعر امین‌پور و فخرالدین به شهر با توجه به محورهای چهارگانه مذکور می‌پردازیم تا به این امر پی ببریم که کدام پدیده‌ها و مسائل اجتماعی و روان‌شناختی در نگاه آن‌ها نسبت به شهر و روستا پررنگ‌تر است و به

عبارت بهتر نگاه هر یک از آن‌ها معطوف به کدام یک از موارد چهارگانه‌ای است که ذکر شد.

از جمله مشکلاتی که در نتیجه زندگی شهری، به خصوص شهرهای بزرگ، به راحتی قابل لمس است، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱.۵ فقر

فقر از جمله مشکلاتی است که جامعه بشری از دیرباز، در شهر و روستا، با آن مواجه بوده است. فقر در دیوان قیصر جنبه اقتصادی دارد، یعنی فقر به معنای کمبود امکانات مالی و مادی مد نظر اوست. به همین دلیل شاید بتوان قیصر را از جمله شاعرانی دانست که عبدالحسین زرین کوب آن‌ها را نماینده طبقه کارگر معرفی می‌کند. مضمونی که از دوره مشروطیت و بانسیم شمال آغاز شده است و ایرج میرزا، پروین اعتصامی، و فرخی یزدی را تحت تأثیر قرار داده و در سال‌های اخیر در شعر قیصر امین‌پور به زیبایی ظهور پیدا کرده است (ناصر، ۱۳۸۲: ۱۱).

قیصر درباره کودکانی که از روستا به شهر آمده‌اند و با فقر و نداری زندگی می‌گذرانند می‌گوید:

پرندهگان مهاجری که از روستا به شهر می‌گریزند

پرندهگانی که به مدرسه شبانه می‌روند

پرندهگانی که با بال‌های وصله‌دار پرواز می‌کنند

پرندهگانی که در حاشیه پیاده‌رو می‌خوانند

(امین‌پور، ۱۳۷۰: ۹)

یا آن‌جا که از زبان کودک فقیر دیگری می‌گوید:

ما حاشیه‌نشین هستیم،

مادرم می‌گوید: پدرت هم حاشیه‌نشین بود،

در حاشیه به دنیا آمد، در حاشیه جان داد، و در حاشیه مرد

من در حاشیه به دنیا آمدم

در حاشیه بازی کردم

همراه سگ‌ها و گربه‌ها و مگس‌ها در حاشیه زباله‌ها گشتم تا چیز به درد بخوری پیدا کنم

(همان: ۲۲)

پرداختن به پدیده فقر و مشکلات مادی در شعر قیصر فراوان به چشم می‌خورد، اما جودت فخرالدین به هر دو نوع فقر، فقر مادی و فقر معنوی، در اشعار خود اشاره می‌کند. وی درباره فقر مادی می‌گوید:

للخرائب ذاكرة لا تغيب
یاد و خاطره خرابه‌ها هرگز از ذهن من پاک نمی‌شود
و هدی الشوارع أدمت الفقراء
خیابان‌های ویرانه و متروکه‌ای که فقرا را به خود خود داده‌اند
(فخرالدین، ۲۰۰۶: ۱۳)

همان‌طور که می‌بینیم شهری که جودت فخرالدین از آن سخن به میان می‌آورد شهری است که فقیران به کوچه‌ها و خیابان‌های خراب و ویران آن عادت کرده‌اند. یا آن‌جا که درباره دوست شاعر خود می‌گوید:

كان يحدثنا عنه المكذوبون الضعفاء
النوام على الأرصفة السهاد على المنعطفات
گدایان فقیر و کسانی که در پیاده‌روها می‌خوابیدند و در حاشیه شهرها می‌زیستند، درباره دوست من سخن می‌گفتند (او با این افراد دوست بود و آن‌ها او را می‌شناختند).

فقر فکری: او آن‌جا که مردم سرزمین خود، لبنان را به مقاومت و ایستادگی دعوت می‌کند، کسانی را که دست بر دست می‌گذارند و هیچ‌گونه تلاشی برای نجات وطن خویش انجام نمی‌دهند «فقرا» می‌خواند و از آن‌ها می‌خواهد که در صحنه حضور یابند.

فتدافعوا یا ایها الفقراء، هذا موتکم
ای فقیران (فکری)، به دفاع از سرزمین خویشتن برخیزید، تسلیم در برابر اسرائیل مرگ شماست.

فلقد أتى زمن الحضور
و زمان حضور و مبارزه شما فرا رسیده است
(همان: ۴۳)

۲.۵ ازدحام و ناآشنایی در شهر

در شهری که قیصر از آن سخن می‌گوید شلوغی و ازدحام بیداد می‌کند. مردم بدون وقفه و

بدون این که فرصتی برای شناختن یا برقراری ارتباط با دیگری پیدا کنند به سرعت از کنار هم می گذرند و به قول شاعر از هم می گریزند:

در شهر همه چیزها از هم می گریزند: ماشین ها عصبانی و با شتاب از یکدیگر می گریزند و گاهی هم، به هم تنه می زنند. آدمها با سرعت صد کیلومتر از یکدیگر سبقت می گیرند. آدمها برای هم بوق می زنند و گاهی سپرهایشان با هم تصادف می کند. مردم از یکدیگر می گریزند. جوی های خیابان می گریزند، آسفالتها از زیر پای ماشینها می گریزند. مردم از دزدها می گریزند و دزدها از مردم (امین پور، ۱۳۷۰: ۴۰).

شهری نیز که جودت به تصویر می کشد، نسبت به مردمی که از روستا کوچیده اند، ناآشناست و هیچ شناختی از آنان ندارد به همین سبب گاه از این روستاییان و رفتارهای روستایی شان می ترسد.

و إذ تشرّد نحو المدينة تنأى بناياتها
آن هنگام که ما به شهر کوچ می کنیم، ساختمانهای شهر با ما غریبی می کنند.

تساءل فی سرها:
و شهر از خود می پرسد:

من يحاصرني في السكون؟
این افرادی که - در سکوت - مرا محاصره کرده اند که هستند؟

(فخرالدین، ۲۰۰۶: ۲۵)

یا آن جا که می گوید:

لذلك تخشى المدينة أحلامهنّ،
شهر از آرزوهای دختران روستایی

و تخشى المدينة عاداتنا القروية

و از عاداتهای روستایی ما (روستاییان) می ترسد

(همان: ۲۶)

و این ترس به سبب ناآشنایی و شناخت نداشتن شهر از مردم و دختران روستایی و رفتارها، عادات، و رسوم آنهاست.

۳.۵ سرعت

سرعت یکی از مشخصه های اصلی زندگی صنعتی است.

ماشین‌ها عصبانی و با شتاب از هم می‌گریزند و گاهی به هم تنه می‌زنند. آدم‌ها با سرعت صد کیلومتر از هم سبقت می‌گیرند و عقربه‌های ساعت از یک‌دیگر می‌گریزند (امین‌پور، ۱۳۷۰: ۴۰).

در برابر این سرعت زندگی شهری که حتی قدرت تفکر را از انسان می‌گیرد و مجال اندیشه را از وی سلب می‌کند، فخرالدین از آرامش روستا صحبت می‌کند. آرامشی که به ساکنان روستا این فرصت را می‌دهد که برخلاف شهرنشینان به گذر عمر خویش بیندیشند.

فقرت عبون القرى

و چشمان مردمان روستا آرام گرفتند

و وقفنا نشاهد كيف الحياة تطاردنا

و ما ایستادیم و دیدیم که چگونه زندگی در تعقیب ماست

(فخرالدین، ۲۰۰۶: ۸۱)

۴.۵ غم، اندوه، و عدم تحرک و پویایی روحی

در دیدگاه قیصر، آن‌جا که به گونه‌ای رئالیسم به بررسی مسائل اقتصادی می‌پردازد، فقر منجر به اندوه و غم و بیماری در زندگی ساکنان فقیر شهر می‌شود. «خواهرم همیشه مریض است. همیشه گریه می‌کند، گاهی در حاشیه گریه کمی هم می‌خندد. برادرم در حاشیه بیمارستان مرد» (امین‌پور، ۱۳۷۰: ۲۲).

البته این ناراحتی و اندوه تنها مختص ساکنان فقیر و حاشیه‌نشینان شهر نیست. دیگر ساکنان شهر نیز به نوعی دیگر فقیرند و آن فقر عواطف و احساسات و در نتیجه بروز افسردگی و عدم تحرک و پویایی روحی است. مردمی که در فعالیت روزانه به ضرورت زندگی شهری خود از یک‌دیگر سبقت می‌گیرند. از یک‌دیگر می‌گریزند و در کنار پنجره اتوبوس‌ها به فکر فرو می‌روند (همان: ۴۰).

جودت فخرالدین نیز همه چیز را در شهر، شبیه سنگ می‌بیند و می‌گوید:

مجلس اصحابی حجر،

مجالسی که دوستان من در آن جمع می‌شوند، همانند سنگ خشک و بی‌روح است

و المقهى و الناس و رائحة الغيد

و قهوه‌خانه‌ها و مردم و بوی زنان زیبارو

و لون الخمرة، ... أحجار

و رنگ شراب، همگی سنگ و بی روح اند

(فخرالدین، ۲۰۰۶: ۶۶)

یا آن جا که می گوید:

وجوه المدینه غارت،

چهره شهر در غبار و دود پنهان شد

و لم یبق إلا زجاج المقاهی التي ذبلت

و چیزی جز شیشه قهوه‌خانه‌های سوت و کور باقی نماند

و السماء التي أقفرت

و آسمانی که از صافی و زیبایی خالی است

(همان: ۴۰۴)

۶. تفاوت در ساختار ظاهری شهر و روستا

همان‌طور که می‌دانیم شهرهای بزرگ، به‌خصوص در سال‌های اخیر، به دنبال پیشرفت علمی و فناوری بشر و نیز افزایش روزافزون جمعیت، دارای معماری و ساختاری متفاوت از روستاها شده‌اند. این تفاوت هر تازه‌واردی را دچار شگفتی و حیرت می‌کند و گاه باعث دل‌تنگی کسانی می‌شود که از فضای باز و فراخ روستا، که مانع و فاصله میان خانه‌ها و کوچه‌هایش دیواری کوتاه بیش نیست، به شهری آمده‌اند دارای دیوارهایی بلند، خیابان‌هایی تنگ، و خانه‌هایی تنگ‌تر. این‌گونه است که قیصر آرزو می‌کند: ای کاش آن‌گاه که به شهر کوچید سایه دیوارهای کوتاه روستایش را با خود همراه می‌آورد!

پدرم خورجینش را می‌تکاند. دلم می‌خواست سایه دیوارهای کوتاه را توی خورجین پدرم بگذارم. دلم می‌خواست همه روستا را توی خورجین پدرم بگذارم و به شهر ببرم (امین‌پور، ۱۳۷۰: ۳۵).

فخرالدین نیز از تنگی خانه‌ها، کوچه‌ها، و دیوارهای بلند شکوه می‌کند و می‌گوید:

فالآزقه ضیقہ، و المبانی سجون

در شهر کوچه‌ها تنگ‌اند و ساختمان‌ها همچون زندان‌اند!

أتینا من الفسحات التي لا تحد بغیر الفضاء

ما از جایی وسیع آمده‌ایم که مرز آن آسمان است

(فخرالدین، ۲۰۰۶: ۲۶)

۷. میل بازگشت به روستا

قیصر شاعری است که گنجینه خاطرات کودکی اش را، حتی پس از آمدن به شهر، حفظ کرده است. زیبایی طبیعت روستایی و خاطرات شیرین دوران بچگی همچنان در اعماق وجود او زندگی می کند.

او حتی خواب هایش را با روستا می گذراند و می گوید:

نام تو روستاست،

شبها که سقف خواب مرا قورباغه ها هاشور می زند

(امین پور، ۱۳۷۲ ب: ۴۵)

گرایش به روستا اگر نوعی میل به وطن محسوب شود، در بردارنده مفهوم نگرانی و ناخشنودی از شهر است؛ پس شاعر، هر چند در خیال، به روستایش می گریزد و این میل به بازگشت در شعر قیصر و جودت به وضوح مشاهده می شود:

از من گذشت

اما دلم هنوز

با لهجه محلی خود حرف می زند

با لهجه محلی مردم

با لهجه فصیح گل و گندم

گندم

خورشید روستاست

وقتی که باد موج می اندازد

در گیسوی طلایی گندمزار

خورشیدهای شعر من آن جاست

(امین پور، ۱۳۶۸: ۱۲۶)

همان طور که می بینیم، قیصر با وجودی که سالهاست از روستا دور شده است، اما همچنان به آن اشتیاق دارد و خورشیدهای شعر خود را، که در واقع نهایت و آرمان شعر خود است، در روستا جست و جو می کند. یا آنجا که سعی می کند خاطرات روستا را به یاد بیاورد و می گوید:

طرح کم رنگی است در یادم هنوز

من به یاد دشت آبادم هنوز

خوب به یادم هست از دیرباز
باز جان می‌گیرد آن تصویر باز

(همان: ۴۹)

او در ادامه و پس از یادآوری خاطرات و مناظر زیبای خود از روستای دوران
کودکی‌اش، آن‌چنان مفتون این یادهای شیرین شده است که میل به بازگشت دوباره به
روستا می‌کند و می‌گوید:

بار می‌بندیم سوی روستا
می‌رسد از دور بوی روستا

(همان)

فخرالدین هم گه‌گاه به یاد روستای دوران کودکی خود می‌افتد. او که عاشق روستای
خود است در قصیده «مدخل الی قریتی» خود را همانند کودکی بی‌پناه می‌داند که زمان او را
با خود برده است و او از روستا می‌خواهد بار دیگر آغوش خویش را بر روی این کودک
تنها گشوده و او را بپذیرد.

أجیء تائباً، فتحفلین بی؟

ای روستای من، نادم و پشیمان به سوی تو می‌آیم. آیا مرا می‌پذیری؟

و لم أكن إلا صغيرك الذی شطَّ به الزمان،

در حالی که من کودک بی‌پناه تو هستم که زمان آن را با خود برده است

كلما نأى ضبعه النأى،

غربت و دوری این کودک را ناتوان ساخته

و إذ يعود تائباً إليك،

آیا اگر این کودک پشیمان و نادم به سوی تو بازگردد

تجعلین منه عاشقاً؟

باز هم او را عاشق می‌سازی؟

أتحفلین بی؟

آیا مرا با آغوش باز می‌پذیری؟

كأنتی زائرک الأخير

آن‌چنان از من استقبال می‌کنی که انگار من آخرین کسی هستم که به دیدار تو می‌آیم!

کیف لا تخطفنی الفرحة؟
پس چگونه به دنبال این محبت تو، خوشحالی مرا نریاید؟
کیف لا أصیر عاشقا
و چگونه عاشق نشوم؟

(فخرالدین، ۲۰۰۶: ۷۷)

حال این سؤال پیش می‌آید که این دو شاعر در اندیشه خود روستا را رمز چه اموری می‌دانند که این چنین بدان اشتیاق دارند و یا شهر را مظهر و رمز چه چیزی می‌دانند که از آن گریزان‌اند و همواره در ذهن خویش با یاد و خاطرات روستا و طبیعت آن می‌زیند.

۸. روستا

۱.۸ رمز پاکی

روستا در نگاه قیصر پر از پاکی و معصومیت است. فضای روستا آن‌چنان ملکوتی و نورانی است که قیصر آن را خانه خدا می‌داند و بر آن است که می‌توان در آن‌جا با دل خود به گفت‌وگو پرداخت.

در میان راه در یک روستا
خانه‌ای دیدیم خوب و آشنا
زود پرسیدم: پدر این‌جا کجاست؟
گفت: این‌جا خانه خوب خداست.
گفت: این‌جا می‌شود یک لحظه ماند
گوشه‌ای خلوت نمازی ساده خواند
با وضویی، دست و رویی تازه کرد
با دل خود، گفت‌وگویی تازه کرد

(امین‌پور، ۱۳۸۶: ۴۷)

قیصر مردمان روستا را هم به همین اندازه پاک و معصوم می‌داند. چنان‌که معتقد است اگر این مردم امشب خواب چیزی را ببینند، به طور حتم فردا خواب آن‌ها تعبیر خواهد شد.

مردم روستای ما دیشب
خواب یک خرمن طلا دیدند
خواب یک مزرعه پر از خورشید

که از آن خوشه خوشه می چیدند
صبح تعبیر شد پس از باران
خواب‌های طلایی مردم
چیست تعبیر خواب‌های آن‌ها چیست؟
خوشه‌های طلایی گندم!

(همان: ۲۸)

جودت فخرالدین نیز روستا را در پاکی و معصومیت به یک کودک تشبیه کرده
است و می‌گوید:

تنصرم السنون العام تلو العام
سال‌ها یکی پس از دیگری می‌گذرند
تبقی قریتی مشدوهة كالطفل،
و روستای من همچنان همانند طفلی شگفت‌زده متحیر باقی مانده است
ساذجة قرانا حين تفتح أذرا ولهی،
روستاهای ما ساده و معصوم‌اند و همانند کودکی با اشتیاق آغوش به سوی دیگران
می‌کشایند

(فخرالدین، ۲۰۰۶: ۱۹)

۲.۸ رمز سرسبزی و زیبایی

سرسبزی روستا چیزی است که پس از سال‌ها زندگی شهری و دوری از طبیعت هنوز
از اندیشه قیصر رخت نبسته است. به همین سبب با یادآوری آغازین روزهای مهاجرت از
روستا این چنین می‌گوید:

دلهره داشتم، آیا در شهر هم می‌توانم هر روز صبح کفش‌هایم را در بیاورم و با پای برهنه
روی علف‌های شبنم‌زده راه بروم؟
آیا باز هم می‌توانم نزدیک ظهر، توی آفتاب خواب‌آور بهاری روی گل‌های بابونه دراز
بکشم؟
روی یک سنگ بنشینم و کتاب بخوانم؟
روی سنگی که از مخمل سبز و مرطوب پوشیده شده است

(امین‌پور، ۱۳۷۰: ۳۶)

جودت فخرالدین نیز در این باره می‌گوید:

لیدیک هبوب الأزهار،
ای روستا فضای تو آن قدر سرسبز است که در آن گل‌ها به فراوانی و به وفور زندگی
می‌کنند،

خدی بیدی،
دستم را بگیر (کمکم کن)،

و اکتشفی
و مرا با خودت بیش‌تر آشناکن
(فخرالدین، ۲۰۰۶: ۹۶)

و در مقطع بعد می‌گوید:
وطن انت،
تو ای روستا وطن کوچک من هستی
صغیر، لکن به أعشاب و شموسا
که در این وطن سبزه‌زارها و خورشیدها وجود دارند
(همان)

۳.۸ رمز نشاط و سرزندگی

قیصر با یادآوری خاطرات کودکی خود از نشاط و سرزندگی روستا و مردمان آن سخن
می‌گوید. زمانی که کودکی خردسال بیش نبوده و او نیز همچون دیگران سهمی از این همه
شور و نشاط و زیبایی داشته است.

آیا تابستان‌ها می‌توانم در رودخانه شنا کنم. از آب بیرون بیایم و در حالی که می‌لرزم، روی
ماسه‌های داغ کنار رودخانه غلت بزنم؟
آیا باز هم می‌توانم کنار چشمه بنشینم و پاهایم را در آب چشمه بگذارم تا ماهی‌های
کوچک کف پاهایم را غلغلک بدهند و فرار بکنند؟

(امین‌پور، ۱۳۷۰: ۳۶)

و یا آن‌جا که می‌گوید:

خواب می‌رفتیم روی سبزه‌ها
سیر می‌کردیم توی آسمان

راه می‌رفتیم روی ابرها
تاب می‌بستیم بر رنگین کمان

(امین‌پور، ۱۳۸۶: ۵۹)

جوادت فخرالدین نیز از شوق فطری و درونی خود به‌منزلهٔ یک شخص روستایی سخن می‌گوید:

فأنا الوعری،

من یک روستایی هستم،

یؤججنی نرق فطری

که اشتیاقی فطری در درونم زبانه می‌کشد

(فخرالدین، ۲۰۰۶: ۹۵)

۴.۸ رمز سادگی

روستا در شعر امین‌پور مظهر سادگی و دوری از تجمل و رنگ و ریاست. ساکنان روستا، با داشتن کم‌ترین و محدودترین امکانات زندگی، خوشبخت و آسوده‌اند. قیصر به این سادگی رشک می‌ورزد، آن‌گاه که به یاد کودکی‌هایش می‌گوید:

آسیاهای قدیمی خوب بود

دوستی‌های صمیمی خوب بود

گرچه ماشین‌های ما کوکی نبود

باز 'ماشین‌های سیمی'^۲ خوب بود

(امین‌پور، ۱۳۸۶: ۵۶)

قیصر از ماشین‌آلات صنعتی بیزار است. به نظر او ماشین و صنعت که باعث تولید نان ماشینی شده آبروی ده او را برده است.

دستمالم را افسوس

نان ماشینی

در تصرف دارد

...

آبروی ده ما را بردند!

(همان)

روستا در شعر قیصر به نوعی همان «نیستان» و محل قرار «نی» در شعر مولوی است،

تمثیل جدایی انسان از وطن حقیقی خود، و از بهشت مثالی است. در روستا آدمی می‌داند چه می‌خواهد بکند و از کرده‌اش لذت ببرد، اما در شهر آدمی نمی‌داند چه می‌کند یا چه می‌خواهد بکند. انسان شهرنشین امروز، یادش رفته بوی عطر میوه یعنی چه؟ چه فرقی میان بوی عطر و گندم است؟ و چرا نان برکت خداست:

کودکی‌هایم اتاقی ساده بود
قصه‌ای دور اجاقی ساده بود
شب که می‌شد نقش‌ها جان می‌گرفت
روی سقف ما که طاقی ساده بود
می‌شدم پروانه
خوابم می‌پرید
خواب‌هایم اتفاقی ساده بود
زندگی دستی پر از پوچی نبود
بازی ما جفت و طاقی ساده بود
قهر می‌کردم به شوق آشتی
عشق‌هایم اشتیاقی ساده بود
ساده‌بودن عادت می‌مشکل نبود
سختی نان بود و باقی ساده بود

(امین‌پور، ۱۳۷۲ الف: ۸۱-۸۲)

نتیجه تحمل سختی و مشقت در روستا نوعی یقین و اطمینان بود، انسان سستی با طبیعت مستقیماً درگیر بود و از همین یقین و اطمینان جدیت حاصل می‌کرد، اما انسان شهرنشین مدرن در عصر احتمال و شکست زیست می‌کند که در آن یقینی وجود ندارد. وی با طبیعت و اصل خود ناآشنا و غریب است هر چند در هیاهوی شهر از غربتی دردآلودتر و سرشار از وهم رنج می‌برد. این انسان گم‌گشته غرق در ابهام و بی‌اصالتی باید روزی به سرزمین خدا «روستا» بازگردد تا دوباره در نیستان و سرزمین خود آرام و سکون یابد.

فخرالدین نیز از برخورد ساده روستا با سختی‌ها سخن می‌گوید و بر آن غبطه می‌خورد:

ما أبسط ما حول یدیک من الأیام الضمای

چه قدر آسان است برخورد تو ای روستا، با روزگار سختی و دشواری!

(فخرالدین، ۲۰۰۶: ۹۶)

یا آن‌جا که روستا را به زنی عاشق تشبیه می‌کند و به او می‌گوید: چه قدر خوش حالی و اشتیاق تو ساده و معصومانه است.

ما أبسط أشجانك!

چه قدر اشتیاق و شور تو ساده و صمیمی است!

ایتها الشاردة الولهی

ای روستا که همانند زنی عاشق به افق چشم دوخته‌ای

(همان: ۹۷)

۹. گرایش به مدینه فاضله

حال این سؤال مطرح است که این دو شاعر با توجه به دیدگاه روستاگرایانه‌ای که دارند در اندیشه خویش چه شهری را جست‌وجو می‌کنند؟ شهر مطلوب و مورد علاقه آن‌ها کدام است؟ و به‌واقع چه ویژگی‌هایی برای شهری قائل‌اند که در آن به‌آسانی زندگی کنند و دیگر به دنبال گریختن از آن و پناه‌بردن به دامان روستا نباشند. «اتوپیا» کلمه‌ای یونانی است به معنای ناکجا آباد و منظور از آن همان «مدینه فاضله» است. در جهان معاصر با دو نوع اتوپیا مواجهیم، یکی با ویژگی‌های انسانی و دیگری با ویژگی‌های صنعتی. افلاطون اولین کسی است که پایه‌های اتوپایی انسانی را محکم کرد و فارابی هم در کتاب خود با عنوان *آرای اهل مدینه فاضله* به همین موضوع پرداخته است و همچنین یک نویسنده انگلیسی به نام «توماس مورفی» هم در کتاب خود که در ۱۵۱۶ نوشته به تقلید از افلاطون به شرح اوضاع سیاسی و اداری جزیره‌ای خیالی پرداخته و یک جامعه ایدئال را نشان داده است (ابوغالی، ۱۹۹۵: ۲۶۲).

در ادبیات عرب نیز شهر با عناوین «مدینه»، «حاضرة»، و «مصر» و مدینه فاضله با عنوان‌های «مدینه المستقبل» و «المدینه الفاضله»، به تقلید از ادبیات غرب، توجه شاعران معاصر را به خود جلب کرده است (الجابری، ۱۹۹۷: ۱۲).

بیزاری عاطفی شاعران معاصر از شهر و مسائل آن یکی از مهم‌ترین دلایلی است که سبب می‌شود آنان به دنبال جای‌گزینی برای آن بگردند و همین سبب جذبشان به سوی مدینه فاضله می‌شود. قیصر شاعری است که در کنار نگاه رئالیستی به مسائل روز جامعه همانند فقر، تقسیم ناعادلانه ثروت میان مردم، و ... با زبانی سورئالیستی از مدینه فاضله

سخن می‌گوید، شهری که به رؤیا تعلق دارد و در جهان واقع تحقق نمی‌یابد؛ و نیز از آن‌جا که روستا تجلی آرمان‌های فطری انسانی است، قیصر خدا را خالق روستا و بشر را خالق شهر می‌داند:

خدا روستا را
بشر شهر را
ولی شاعران آرمان‌شهر را آفریدند
که در خواب هم خواب آن را ندیدند
(امین‌پور، ۱۳۸۰: ۶۲)

شاید مصراع اول و دوم این شعر تعریض و تلمیحی داشته باشد به طبیعت‌ستایی شاعران عصر احساس‌گرایی، از جمله ویلیام کوپر، که شهر و تمدن را مظهر تباهی و روستا را نماد پاکی و معصومیت می‌دانستند (جعفری، ۱۳۷۸: ۸۶).

البته آرمان‌شهر جودت فخرالدین به اندازه قیصر رؤیایی و در عین حال ناشناخته، تحقق‌ناپذیر، و بی‌نام و نشان نیست. این اتویا گاهی بادیة الشام، در جنوب سوریه است و شاعر در خیال خود همه کشورهای عربی را می‌بیند که پیرامون بادیة الشام، که قلب جهان عرب است، جمع شده‌اند و به وحدت رسیده‌اند.

أتنقل فی الوطن العربی،
من در جهان عرب می‌گردم،
و أحمل بادیة الشام علی صدری
در حالی که محبت نسبت به بادیة الشام رادر قلب خویش همراه می‌برم
هل یکنظّ النخل بدائرة حول القلب؟
آیا درختان نخل در دایره‌ای بر پیرامون این قلب (بادیة الشام) جمع خواهند شد؟
هل تسقط فوق الجسد المتشقق قطرة ماء؟
آیا قطره آبی روی پیکر پاره‌پاره جهان عرب خواهد افتاد و آن را دوباره زنده خواهد کرد؟
(فخرالدین، ۲۰۰۶: ۴۹)

و گاهی این آرمان‌شهر بغداد است، بغدادی که شاعر دوستش دارد و او نیز شاعر را آن‌قدر دوست می‌دارد که قادر است افکار شاعر را بخواند.

و بغداد ساهمة الطرف،
بغداد با تأمل به اطراف خویش می‌نگرد

تقرؤنی فی الظنون و فی الأمنیات البعیده
در اوهام و تردیدها و در آرزوهای دور مرا می خواند

(همان: ۵۱)

فخرالدین در ادامه از دجله سخن می گوید و این که تاریخ بغداد دوباره در ذهن شاعر
مرور می شود. شاعر دلش می خواست در بغداد بود، اما او از بغداد بسیار دور است.

و دجله ینساب عبر عروقی التی لا تجف
گوی دجله درون رگهای من برای همیشه در جریان است
سأبکی، فتمة بعض التواریخ تفجؤنی
می گریم و یکباره حوادث تاریخی ای که بر بغداد گذشته به ذهنم هجوم می آورد
والبلاد التی لاتجی،
بغدادی که به نزد من نمی آید،

و لکننی ههنا ضالع بالغناء، اسیر القصاد
و من نیز نمی توانم نزد او بروم چراکه این جا دستی در آواز دارم و اسیر قصاید خویش هستم
(همان)

البته به طور حتم هدف فخرالدین از ذکر شهرهای قدیمی ای چون بغداد، بیروت، و
بادیه الشام و ذکر خاطرات و حوادث تاریخی آنها فقط یادآوری یا بازگویی آنها نیست،
بلکه وی به دنبال آن است که به بیان میراث عربی و نوسازی آن در قالب یک نگاه نو و
معاصر بپردازد (الکرکی، ۱۹۸۹: ۱۳۷).

۱۰. نتیجه گیری

در نتیجه جنگ های جهانی و انقلاب صنعتی تغییر و تحولات فراوانی در زندگی بشر رخ
داد. از جمله به وجود آمدن کلان شهرها و مهاجرت روزافزون مردم از روستاهاست که باعث
شکل گیری ادبیات شهرگریزی و روستاگرایی در میان شاعران گوناگون، از جمله قیصر
امین پور و جودت فخرالدین، شد. آنها گرایش خود به روستا و روگردانی خویش از شهر
را در قالب خاطرات در لابلای اشعار خود آورده اند. اگرچه این خاطرات بیش تر شبیه به
یک نجوای درونی و ذاتی است، اما از این جهت حائز اهمیت است که این خاطرات به
قول یحیی ابراهیم عبداللایم: «روی هم مجموعه ای را تشکیل می دهند که به واقع شناسنامه
زندگی فکری، روحی، ادبی، و اجتماعی صاحبان آنهاست» (عبداللایم، بی تا: ۷۸).

در نتیجه مطالعه شعر شهر و روستا در دیوان این دو شاعر می‌توان به نتایج زیر رسید:
الف) شعر آن‌ها واکنش رمانتیک خالصی است که از لحاظ شدت و ضعف با وضعیت روانی شاعر ارتباطی تنگاتنگ دارد. حاصل این گرایش خلق شهرهای اساطیری و آرمان‌شهرهاست.

ب) تلقی آن‌ها از شعر به منزله حقیقتی گویاست که گسیختگی روانی شاعر و کشمکش درونی او را که میان خودش و جامعه شهری است به گونه‌ای دقیق منعکس می‌کند.
ج) حجم عظیم مهاجرت از روستا به شهر نشان از این حقیقت دارد که روستا قادر به تأمین نیازها و فراهم کردن امکانات و فرصت‌های لازم برای زندگی امروزی نیست و زیان روستا از جاذبه عاطفی آن پیش‌تر است. با توجه به ورود برق، تلویزیون، بانک، و ماهواره به روستاها بعد عاطفی و رمانتیک آن روزه‌روز افول کرده است و از سوی دیگر، پیشرفت‌های علمی و صنعتی و پیچیدگی روزافزون زندگی مدرن امروز، باعث ایجاد تضاد شدید روحی میان شاعران و زندگی شهری شده است.

پی‌نوشت

۱. جبل عامل منسوب به قبیله عامل است که بنا بر برخی روایات تاریخی ساکنان آن به دنبال فروریختن سد مأرب از یمن به این منطقه آمده‌اند.
۲. ماشین‌هایی که کودکان روستایی با دست خود از سیم‌های اضافی غیر قابل استفاده می‌ساختند.

منابع

- ابوغالی، مختار علی (۱۹۹۵). *المدينة فی الشعر العربی المعاصر*، الکویت.
اسماعیل، عزالدین (۱۹۶۶). *الشعر العربی المعاصر قضایاه و ظواهره الفنية و المعنوية*، بیروت: دار الثقافة.
امین‌پور، قیصر (۱۳۶۸). *تنفس صبح*، تهران: سروش.
امین‌پور، قیصر (۱۳۷۰). *بی‌بال پریدن*، تهران: افق.
امین‌پور، قیصر (۱۳۷۲ الف). *آینه‌های ناگهان*، تهران: مروارید.
امین‌پور، قیصر (۱۳۷۲ ب). *گزینه اشعار*، تهران: مروارید.
امین‌پور، قیصر (۱۳۸۰). *گل‌ها همه آفتاب‌گردان‌اند*، تهران: مروارید.
امین‌پور، قیصر (۱۳۸۶). *به قول پرستو*، تهران: افق.
الجابری، محمدعابد (۱۹۹۷). *قضایا فی الفكر المعاصر*، بیروت: مرکز الدراسات الوحدة العربية.

- جعفری، مسعود (۱۳۷۸). سیر رمانتیسیم در اروپا، تهران: نشر مرکز.
- سنگری، محمدرضا (۱۳۸۹). ادبیات دفاع مقدس، مباحث نظری و شناخت اجمالی گونه‌های ادبی، تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰). شعر معاصر عرب، تهران: سخن.
- عبدالدایم، یحیی ابراهیم (بی‌تا). الترجمة الذاتية فی الادب العربی الحديث، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فخرالدین، جودت (۲۰۰۶). الاعمال الشعریة، بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر.
- الکرکی، خالد (۱۹۸۹). الرموز التراثیة العربیة فی الشعر العربی الحديث، بیروت: دارالجمیل.
- المقدسی، انیس (۱۹۷۷). الاتجاهات الادبیة فی العالم العربی الحديث، بیروت: دارالعلم للملایین.
- منیف، موسی (۱۹۸۰). الشعر العربی الحديث فی لبنان، بیروت: دارالعودة.
- منزوی، حسین (۱۳۷۳). شهریار این ترک پارسی‌گوی، تهران: برگ.
- ناصر، محمد (۱۳۸۲). تحول موضوع و معنی در شعر معاصر، تهران: نشانه.
- هیئت المعجم (۲۰۰۲). معجم الباطین للشعراء العرب المعاصرين، الكويت: مؤسسة عبدالعزيز سعود البابطين الابداع الشعری.